

تفسیر هایدگر از منطق استعلایی کانت

بیژن عبدالکریمی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران - شمال

تاریخ دریافت: ۸۶/۱/۱۰

تاریخ تأیید: ۸۶/۲/۳۰

چکیده

این مقاله در صدد است تا به شرح تفسیر هایدگر از منطق استعلایی کانت بپردازد. برخلاف غالب تفسیرهای رایج، از نظر هایدگر منطق استعلایی کانت را به هیچ وجه نمی‌توان «منطق». در معنای رایج و متداول لفظ، یعنی پژوهش در باب فاهمه و اصول و قواعد صوری تفکر دانست. بلکه این بخش از کتاب *نقد عقل محض* کانت، یعنی منطق استعلایی، را بیشتر باید نوعی وجودشناسی و پژوهشی در ساختارهای وجودی (اگزستانسیل) و وجودشناختی آدمی، به اعتبار امکان مواجهه با وجود اشیاء یا، به تعبیر ساده‌تر، کوششی در جهت گذر از سویژکتیویسم دکارتی و اثبات امکان استعلاء دانست. واژگان کلیدی: منطق، منطق استعلایی، فاهمه، مفاهیم محض فاهمه، مقولات، وصف منطقی مقولات، وصف وجودشناختی مقولات، معرفت محض، معرفت وجودشناختی

۱- معنای منطق استعلایی

هایدگر در تفسیر پدیدارشناختی *نقد عقل محض* کانت^۱، شرح و تفسیر خویش از منطق استعلایی کانت را با این مقدمه آغاز می‌کند که دومین بخش اصلی *نقد عقل محض*، یعنی «منطق استعلایی» از نخستین بخش آن، یعنی «حسیات استعلایی»، بسیار حجیم‌تر و مبسوط‌تر می‌باشد و همین امر برخی را به این اشتباه افکنده است که تصور کنند مرکز ثقل و قلب *نقد عقل محض*، نه بخش «حسیات استعلایی»، و بحث از عنصر شهود در معرفت، بلکه همین بخش «منطق استعلایی» و لذا بحث از فاهمه، تفکر، و عمل صدور حکم است. هایدگر برای توضیح این امر که چرا در *نقد عقل محض* کانت، بخش «منطق استعلایی»، در قیاس با «حسیات استعلایی»، به نحو نامتناسبی حجیم است، دو دلیل ذکر می‌کند. نخست آنکه کانت در این بخش ضمن مقدمه‌ای نسبتاً طولانی توضیح می‌دهد که تفاوت منطق استعلایی با منطق به معنای رایج و مصطلح آن، یعنی منطق صوری، چیست. در حالی که در بخش «حسیات استعلایی» به وجود یک چنین مقدمه‌ای طولانی نیازی نبود. مطابق با تفسیر هایدگر، آنچه کانت آن را «منطق استعلایی» می‌نامد چیزی جز وجودشناسی نیست، و نباید اصطلاح منطق در اینجا ذهن ما را رهنمی‌کند. دلیل دوم این است که

۱- ر.ک:

Heidegger, Martin, Kant and the Problem of Metaphysics, Translated from German to English by J. S. Churchill, Bloomington: Indiana University Press, 1962.

بخش «منطق استعلایی» با بخش‌بندی کلی نقد عقل محض سازگار نیست. توضیح بیشتر اینکه، مطابق با تفسیر هایدگر، هدف اصلی نقد عقل محض پژوهش درباره امکان وجود معرفت محض (معرفت وجودشناختی) است، به همین دلیل این اثر قرار بود در دو بخش اصلی خود، یعنی در «حسیات استعلایی» و «منطق استعلایی»، به ترتیب به بحث از دو عنصر اساسی معرفت محض، یعنی بحث از شهود محض (حسیات استعلایی) و بحث از تفکر محض (منطق استعلایی) بپردازد. اما به اعتقاد هایدگر قسمت اعظم بخش «منطق استعلایی» مباحثی است که نه به حسیات استعلایی و پژوهش درباره شهود مربوط می‌شود و نه با منطق استعلایی و بررسی فاهمه ارتباط پیدا می‌کند؛ بلکه این مباحث، به بیان دقیق‌تر قسمت «تحلیل اصول» در بخش «منطق استعلایی»، مربوط به مسئله‌ای است که به هر دوی آنها، یعنی شهود و فاهمه، مربوط می‌شود، یعنی مربوط به مسئله وحدت شهود محض و تفکر محض (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۱۴-۱۱۳). لذا مسئله وحدت شهود محض و تفکر محض می‌بایست در بخشی مستقل از منطق استعلایی مورد بحث قرار می‌گرفت.

۲- تفاوت منطق صوری با منطق استعلایی

کانت در مقدمه بخش «منطق استعلایی» مجدداً یادآوری می‌کند که به دلیل وجود دو منبع اصلی معرفت، یعنی شهود و فاهمه، پژوهش وی نیز، به منظور بررسی جداگانه هر یک از این دو شاخه، در دو بخش مستقل «حسیات استعلایی» و «منطق استعلایی» صورت می‌گیرد. در همین مقدمه، کانت برای تمایز بخشیدن به بررسی خویش از تفکر، یعنی از خودانگیختگی فاهمه، به توصیف وظیفه منطق می‌پردازد: «بنابراین ما علم به قواعد حساسیت به طور کلی، یعنی حسیات، را از علم به قواعد فاهمه به طور کلی، یعنی منطق تفکیک و تمایز می‌کنیم» (کانت، ۱۹۶۱، الف ۵۲/ب ۷۶). اما بررسی قواعد فاهمه امری است که در منطق عمومی (صوری) نیز صورت می‌پذیرد. حال سؤال این است که چه چیز منطق استعلایی را از منطق صوری متمایز می‌سازد؟

بنا به تفسیر هایدگر، کانت برای تفکر یا فاهمه دو وصف اساسی قائل است. یکی اینکه تفکر نیزه همچون شهود یک عمل بازنمایی است، با این تفاوت که شهود یک بازنمایی بی‌واسطه از شیء است و تفکر یک بازنمایی با واسطه از آن. آنچه اینجا باید تأکید شود این است که به هر تقدیر، فاهمه یا تفکر، هر چند با واسطه، با متعلقات خود در ارتباط است. همین نکته، یعنی در ارتباط با متعلق بودن، نخستین وصف اساسی فاهمه است. از سوی دیگر، می‌دانیم در حالی که شهود در ارتباطی بی‌واسطه با متعلقات است، فاهمه یا تفکر به کمک و به واسطه مفاهیم با متعلقات خود در ارتباط است. شهودها،

یعنی داده‌های شهود حسی، مبتنی بر تأثرات حسی هستند، اما مفاهیم مبتنی بر خودانگیختگی فاهمه می‌باشند. مفاهیم فاهمه، به منزله تصورات یا بازنمایی‌های با واسطه، رجوع‌شان به موجودات مستقیم و بی‌واسطه نیست بلکه آنها تا آنجایی به موجودات اشاره می‌کنند که موجودات از طریق بازنمایی‌های بی‌واسطه، یعنی از طریق شهودها، به ما داده می‌شوند. بنابراین بازنمایی مفهومی به این معنا است که ما داده‌های شهود را تحت پاره‌ای تصورات کلی یا همان مفاهیم قرار دهیم، و این در واقع همان عمل صدور حکم و نوعی وحدت‌بخشی^۱ است. همان گونه که کانت بیان می‌دارد، حکم کردن عبارت است از «عمل آوردن تصورات مختلف تحت یک تصور مشترک» (کانت، ۱۹۶۱: الف ۶۸/ب ۹۳). فاهمه به منزله قوه تفکر، قوه صدور حکم است و همان گونه که ارسطو بیان می‌دارد، «همه احکام کارکردهای وحدت در میان تصورات ما است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۱۷). فاهمه یا تفکر هیچ شیء یا متعلق را به وجود نمی‌آورد بلکه صرفاً به آنچه به واسطه شهود داده می‌شود تعیین می‌بخشد. به بیان دیگر کار فاهمه همان ترکیب یا تألیف داده‌ها و وحدت‌بخشی میان آنان است. مطابق با تفسیر هایدگر، از نظر کانت، همین عمل وحدت‌بخشی دومین وصف اساسی فاهمه است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۰-۱۱۶).

حال از نظر کانت، براساس همین دو وصف اساسی تفکر، یعنی یکی در ارتباط با متعلق بودن و دیگری وصف وحدت‌بخشی، فاهمه نیازمند یک پژوهش دوگانه است و یا به تعبیر ساده‌تر، فاهمه یا تفکر به دو اعتبار می‌تواند مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد. منطق عمومی یا صوری آن علمی است که با وصف وحدت‌بخشی تفکر سروکار دارد، در حالی که کانت خواهان ارائه پژوهش دیگری در باب فاهمه و تفکر است که آن را «منطق استعلایی» می‌نامد. این پژوهش نیز از آن حیث که هم‌چون منطق سنتی (ارسطویی) خواهان پژوهش در باب فاهمه و قواعد آن است، «منطق» نامگذاری شده است، اما از آن جهت که، نه با حیث وحدت‌بخشی فاهمه بلکه، با حیث استعلایی تفکر، یعنی با وصف پدیدارشناختی تفکر و در ارتباط با متعلق بودن آن، سروکار دارد، منطق استعلایی نامیده شده است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۰، ۱۲۵-۱۲۴ و ۱۲۸).

کانت در بخش «حسیات استعلایی» نشان می‌دهد که به علاوه بر شهود تجربی، نوع دیگری از شهود وجود دارد که غیر تجربی بوده و اساساً شهود تجربی را ممکن می‌سازد. کانت این نوع شهود غیر تجربی را «شهود محض» می‌نامد. از نظر کانت مکان و زمان شهود محض هستند. حال در منطق استعلایی کانت با این مسئله سروکار دارد که آیا در ارتباط با فاهمه و تفکر نیز نوعی تفکر محض، یعنی یک با متعلق - مرتبط بودن تجربی تفکر و یک با متعلق - مرتبط بودن محض تفکر وجود دارد؟ «آشکارا کانت باید از چنین تمایزی [میان تفکر تجربی و تفکر محض] سخن بگوید، زیرا منطق

استعلایی به همان نحو حسیات استعلایی هر دو به شکلی یکسان در صدد پرداختن به عناصری هستند که به معرفت تألیفی ماتقدم من حیث هی مربوط می‌شوند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۵).

پس کانت در «منطق استعلایی» خواهان پژوهش در باب تفکر محض است. اما کماکان این پرسش وجود دارد که مگر منطق صوری نیز با تفکر محض سروکار ندارد. پس تفاوت منطق صوری با منطق استعلایی کانت در کجا است؟

منطق سنتی، منطقی صوری است و این بدین معنا است که ما در این منطق صرفاً با صورت تفکر، یعنی انحاء وحدت‌بخشی تصورات، سروکار داریم و ماده و مضمون تفکر را لحاظ نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، ما در منطق صوری تفکر را بدون فرض هرگونه متعلقی لحاظ و اعتبار می‌کنیم و با کنار گذاشتن اشاره تفکر به متعلقات خاصی به بررسی تفکر می‌پردازیم. در منطق صوری ما صرفاً بر عمل وحدت‌بخشی فاهمه من حیث هی تمرکز کرده، به بحث از انحاء ممکن وحدت‌بخشی فاهمه و قواعد آن می‌پردازیم. «منطق عمومی، ... از هرگونه مضمون و محتوای معرفت، یعنی از هرگونه نسبت معرفت با متعلق، جدا و منتزَع می‌شود و صرفاً صورت منطقی را در ارتباط میان هرگونه معرفتی با معرفت دیگر لحاظ می‌کند، یعنی این منطق از صورت تفکر به طور کلی بحث می‌کند» (کانت، ۱۹۶۱: الف / ۵۵ / ب ۷۹). در این منطق «هیچ فرقی نمی‌کند که کدام متعلق مورد تفکر واقع می‌شود و ما نیازی نداریم به اینکه به ارتباط تفکر با متعلقات التفاتی داشته باشیم» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۴). بنابراین در منطق صوری تفکر محض، یعنی تفکر با صرف نظر از هرگونه ارتباطی با متعلق، مورد بررسی قرار می‌گیرد، و در این منطق هیچ التفاتی به ارتباط با متعلقات نمی‌شود. اما این دقیقاً همین ارتباط با متعلقات است که موضوع پژوهش منطق استعلایی است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۵).

منطق صوری «صرفاً قواعد و قوانینی را بررسی می‌کند که مطابق با آنها فاهمه تصورات را در نسبت‌شان با یکدیگر به کار می‌برد، و نه در نسبت‌شان با اشیاء و متعلقاتی که مورد نظر آنها است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۶). موضوع منطق صوری تصورات بر حسب متعلقات‌شان نبوده بلکه ارتباط تصورات میان خودشان است. اما تفکر در همین ساختار ارتباط میان تصورات خلاصه نمی‌شود و اگر این ارتباط داشتن تفکر با متعلق لحاظ نشود، خود ارتباط میان تصورات نیز فهمیده نخواهد شد. تفاوت دیگر منطق صوری و منطق استعلایی این است که قواعد منطق صوری صرفاً به صورت تفکر بما هو تفکر مربوط می‌شوند. این قواعد فقط به ما می‌گویند که چگونه تفکر می‌تواند با خودش هماهنگ و سازگار باشد. به بیان دیگر، قوانین منطق صوری به صدق صوری یا صدق منطقی تفکر مربوط می‌شوند. اما «با پیروی از این قواعد صوری هنوز معلوم نیست که آیا تفکری که بدین نحو [یعنی در سازگاری و هماهنگی با خودش] صادق است، همچنین برای اشیاء نیز شایسته و مناسب است یا نه»

(هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۲۹). به بیان دیگر، تفکری که منطقاً صادق است، یعنی «با خودش و با قوانین خود ذهن سازگاری و مطابقت دارد، ممکن است کاملاً برخلاف شرایط عینی و به تمامی غلط و کاذب باشد، بنابراین، صدق منطقی یک تفکر معیار و شرط لازم و ضروری برای حقیقت یک شهود اندیشنده، یعنی حقیقت یک معرفت است اما شرط کافی آن نیست» (هایدگر، ۱۹۹۷، ۱۲۹). زیرا برای کانت، در پیروی از همان معنا و تعریف حقیقت در سنت مابعدالطبیعه، حقیقت عبارت است از «مطابقت معرفت با متعلق خودش» (کانت، ۱۹۶۱: الف ۵۸ / ب ۸۲). لذا آنچه مسئله کانت در منطق استعلایی است نه یافتن اصول و قواعد صدق صوری معرفت، بلکه پاسخ‌گویی به این پرسش است که اساساً «چه چیز معیار کلی و یقینی حقیقت هر معرفتی را تشکیل می‌دهد» (کانت، ۱۹۶۱، الف ۵۸ / ب ۸۲). بنابراین می‌توان گفت که منطق صوری منطق صدق است اما منطق استعلایی کانت منطق حقیقت (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۴).

البته «کانت نشان می‌دهد که وجود یک معیار کلی برای حقیقت هر معرفتی، مفهومی بی‌معنا و محال است، زیرا یک چنین معیاری کلی برخلاف وصف اساسی حقیقت به منزله مطابقت با متعلق است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۰). چرا که هر معرفتی بسته به متعلق خاص خود، معیار خاصی می‌خواهد. «معرفت بما هو معرفت، همواره متوجه یک ما به ازاء و متعلق معین و مشخص است و بر قامت همین ما به ازاء و متعلق معین و مشخص دوخته شده است. این متعلق معین و مشخص، با واقعیت و نحوه وجود خاص خودش، یگانه معیار ممکن برای سنجش معرفت از آن متعلق است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۰). لذا تصور یک معیار کلی برای حقیقت یک تصور متناقض بالذات است. زیرا حقیقت به منزله مطابقت با اشیاء همواره به واسطه همین اشیاء جهت و سمت و سو می‌یابد. تفکری که صرفاً به منزله اندیشه‌ای تلقی می‌شود که مرتبط با اشیاء نیست، یعنی تفکر آن چنان‌که در منطق صوری لحاظ می‌شود، نمی‌تواند معیار حقیقت باشد، بلکه فقط می‌تواند معیار صدق صوری باشد (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۱).

اما منطق استعلایی کانت «دقیقاً همین رابطه تفکر با اشیاء را، یعنی رابطه‌ای که صرفاً در آن حقیقت قوام می‌یابد، به منزله یگانه مسئله اصلی خویش لحاظ می‌کند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۱). رابطه‌ای که در طی تاریخ فلسفه و در همه فلسفه‌ها همواره رابطه‌ای بدیهی انگاشته شده است.

همان‌گونه که کانت در «حسیات استعلایی» می‌کوشد تا نشان دهد علاوه بر شهادهای تجربی، شهادهای محضی نیز به نحو ماتقدم وجود دارند که اساساً هرگونه شهود تجربی را ممکن می‌سازند، در «منطق استعلایی» نیز کانت می‌کوشد به پژوهش و تبیین درباره تفکر محض بپردازد، یعنی تبیین آن دسته از روابطی که میان فاهمه و تفکر با اشیاء وجود داشته و این روابط هر شی‌ایی را پیشاپیش متعین می‌کنند. به بیان دیگر، کانت در «منطق استعلایی» در صدد پژوهش درباره روابطی میان فاهمه با اشیاء است که اساساً هرگونه مواجهه با اشیاء و هرگونه تجربه کردنی را ممکن ساخته، بنیاد هرگونه عینیت، و

حقیقت معرفت تجربی را تشکیل می‌دهند. به اعتقاد کانت، حقیقت بنیادینی وجود دارد که «هیچ معرفتی نمی‌تواند در تناقض با آن باشد مگر آنکه به یکباره همه محتوی و مضمون خویش را از دست بدهد» (کانت، ۱۹۶۱: الف / ۶۲ ب / ۸۷). کانت این حقیقت بنیادین را «حقیقت استعلایی» می‌نامد (کانت، ۱۹۶۱: الف / ۲۲۲ ب / ۲۶۹)، حقیقتی که هر معرفت تجربی باید با آن منطبق باشد. مطابق با تفسیر هایدگر، آنچه کانت آن را حقیقت استعلایی، و گاهی واقعیت عینی می‌نامد چیزی جز حقیقت وجودشناختی، یعنی همان وجود، نیست (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۲). بر همین اساس، از نظر هایدگر موضوع منطق استعلایی کانت همان وجودشناسی و بررسی امکان ذاتی آن است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۱۶، ۱۲۸ - ۱۲۷).

۳- مفاهیم محض فاهمه

به اعتقاد کانت اگر قرار است معرفتی محض، یعنی معرفتی تألیفی و ماتقدم — یا معرفتی وجودشناختی بر اساس تفسیر هایدگر — وجود داشته باشد که بدون رجوع به تجربه، درک و دریافت پیشینی از سرشت وجود موجود را برای ما فراهم سازد، این معرفت باید شهود محضی باشد که به واسطه مفاهیم محض تعیین می‌یابد. از نظر کانت شهردهای محض مکان و زمان هستند. اما اگر قرار است که ساختار اساسی و کامل معرفت محض بدست آید، باید ماهیت تفکر محض، یعنی ماهیت مفاهیم محض، نیز تبیین و آشکار شود.

اما مسئله این است که: آیا اساساً یک چنین مفاهیم محضی وجود دارد؟ آنچه کانت در منطق استعلایی در جست و جوی آن است وجود پاره‌ای مفاهیم است که، برخلاف مفاهیم متداول مثل درخت، میز، و غیره، محتوایشان به هیچ وجه از تجربه و از خود پدیدارها اخذ نشده است، بلکه این مفاهیم، که کانت آنها را «مفاهیم محض فاهمه» یا «مقولات» می‌نامد، مفاهیمی هستند که باید به نحو ماتقدم قابل حصول باشند. اما: آیا می‌توان مفاهیم محضی را یافت که پیشاپیش در فاهمه بشری مهیا باشند؟ چگونه فاهمه بشری می‌تواند، مستقل از تجربه و هرگونه داده‌ای، برای این دسته از مفاهیم محض محتوا و مضمونی را تولید و خلق کند، در حالی که فاهمه بشری، از حیث محدود بودنش، همواره مبتنی و متکی بر شهودی است که باید هرگونه محتوی و مضمونی را به منزله داده در اختیار فاهمه قرار دهد؟ به بیان دیگر، در «منطق استعلایی» مسئله مورد پژوهش کانت این است که آیا همه مفاهیم ما مبتنی بر تجربه هستند و یا مفاهیمی وجود دارند که مأخوذ از تجربه نبوده، بلکه به نحو بنیادین و اصیل و به نحو ماتقدم در خود ذهن وجود دارند.

می‌دانیم که کار فاهمه مفهوم‌سازی است. اما فراموش نکنیم که فاهمه صرفاً صورت مفهوم را می‌سازد و محتوی و مضمون مفهوم حاصل شهود است. لیکن اگر قرار است معرفتی محض و لذا تفکری محض وجود داشته باشد، یعنی مفاهیم محضی وجود داشته باشند که محتوی و مضمون آنها حاصل تجربه

و شهودهای تجربی نبوده بلکه این نوع از مفاهیم اساساً خود تجربه را ممکن می‌سازند، پس بنابراین آنها باید مفاهیمی باشند که نه فقط شکل و صورتشان بلکه محتوی و مضمون آنها نیز حاصل کار خود فاهمه است. به تعبیر ساده‌تر، برای یافتن بنیاد مفاهیم محض فاهمه یا مقولات ما باید در خود فاهمه، و نه در جایی بیرون از آن، جست و جو کنیم. کانت می‌کوشد تا نشان دهد که تفکر محض (مفاهیم محض فاهمه) ضرورتاً و به گونه‌ای بنیادین مبتنی بر شهود محض، یعنی مبتنی بر زمان، است.

هایدگر اظهار می‌دارد که در «منطق استعلایی» یک فراز یازده صفحه‌ای وجود دارد که قلب نقد عقل محض و قلب «منطق استعلایی» است، یعنی «شاکله‌سازی مفاهیم محض فاهمه» (کانت، ۱۹۶۱: الف ۶۵-۵۰/ب ۹۰-۷۴)؛ (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۱۹ و ۱۳۲/هایدگر، ۱۹۶۲: ۹۴). اما چرا هایدگر قسمت بسیار کوچک بحث شاکله‌سازی را قلب «منطق استعلایی» و بخش اصلی و محوری کل نقد عقل محض تلقی می‌کند؟ زیرا در همین بحث شاکله‌سازی است که کانت می‌کوشد تا نشان دهد که زمان همان شهود محضی است که تمام مفاهیم محض فاهمه یا مقولات که، مطابق با تفسیر هایدگر، چیزی جز مفاهیم و محمول‌های وجودشناختی نیستند (هایدگر، ۱۹۶۲، ۵۸)، باید بر آن مبتنی گردد. چنین تفسیری از بحث شاکله‌سازی کانت دقیقاً منطبق با همان تلاش و هدف خود هایدگر در وجود و زمان است. هایدگر در مقدمه وجود و زمان هدف اصلی پژوهش خویش را چنین توصیف می‌کند: «هدف موقتی ما تفسیر زمان به منزله افق ممکن برای هرگونه فهمی، از هر نوع، از وجود است» (هایدگر، ۱۹۷۸، ۱۸). حال مطابق با تفسیر هایدگر، اینکه کانت در نقد عقل محض می‌کوشد تا زمان را به منزله بنیاد شکل‌گیری همه مفاهیم محض فاهمه یا مفاهیم وجودشناختی نشان دهد دقیقاً به همین معنا است که زمان، یا بهتر است بگوییم حیث زمانی یا نحوه هستی خاص آدمی، افقی است که هرگونه فهمی از وجود در این افق صورت می‌گیرد.

در قیاس با بخش‌بندی منطق صوری به دو بخش اصلی تحلیل (آنالوطیقا) و جدل (دیالکتیک)، کانت نیز منطق استعلایی خویش را به دو قسمت تحلیل استعلایی و جدل استعلایی تقسیم می‌کند. تحلیل استعلایی «به بحث از معرفت و حقایق ماتقدمی می‌پردازد که هرگونه تعیین تجربی متعلقات باید با این حقایق منطبق باشد» (هایدگر، ۱۹۹۷، ۱۳۲). به تعبیر دیگر، تحلیل استعلایی به منزله علم به تفکر محض عبارت است از «تجزیه و تحلیل همه معرفت ماتقدم ما {یعنی تجزیه امکان تجربه}»^۱ به عناصر معرفتی که فاهمه محض حاصل می‌کند» (کانت، ۱۹۶۱، الف ۶۴/ب ۸۹).

کانت در مباحث استنتاج استعلایی و شاکله‌سازی می‌کوشد تا نشان دهد که این معارف و حقایق محض ماتقدم، بر شهود محض، یعنی زمان، مبتنی هستند. اما اگر تفکر محض بدون رجوع به تجربه و بدون برخورداری از هیچ‌گونه مبنایی در شهود محض تعیناتی را به اشیاء نسبت دهد، راه برای مفاهیمی باز خواهد

۱- عبارت داخل آکولاد، به منظور روشن‌تر شدن مطلب، توسط هایدگر به جمله کانت افزوده شده است.

شد که دارای هیچ‌گونه حقیقتی نیستند. «لذا بدین ترتیب نوعی توهم، یعنی یک نوع معرفت ظاهراً وجودشناختی، که جرأت می‌کند صرفاً براساس فاهمه محض درباره اشیا به نحو تألیفی حکم کند، شکل می‌گیرد. در این حالت کاربرد تفکر محض، جدلی خواهد بود. به همین دلیل بخشی از منطق استعلایی، تحت عنوان جدل استعلایی، می‌کوشد تا توهمات، خطاها، و ادعاهای بی‌مبنا و بی‌اساس فاهمه را کشف کند» (هایدگر، ۱۹۹۷، ۱۳۳). به اعتقاد هایدگر «تحلیل استعلایی»، قسمت ایجابی و «جدل استعلایی» بخش نقدی و سلبی «منطق استعلایی» را تشکیل می‌دهد (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۵-۱۳۴)، و در قسمت ایجابی «منطق استعلایی» است که کانت هدف اصلی خویش، یعنی پی‌ریزی مبانی مابعدالطبیعه را دنبال می‌کند. به همین دلیل، هایدگر در هر دو تفسیر خویش از نقد عقل محض، یعنی هم در کانت و مسئله مابعدالطبیعه و هم در تفسیر پدیدارشناختی نقد عقل محض کانت، صرفاً به تفسیر قسمت ایجابی «منطق استعلایی»، یعنی قسمت «تحلیل استعلایی»، می‌پردازد و در ارتباط با قسمت «جدل استعلایی» صرفاً خاطر نشان می‌سازد که این بخش از نقد عقل محض «چیزی نیست جز تفسیر وجودشناختی مابعدالطبیعه طبیعی، یعنی تفسیری از ساختار بنیادین آن چیزی که ما آن را جهان‌بینی طبیعی آدمیان می‌نامیم» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۳۴-۱۳۵).

می‌دانیم که منطق صوری به ابواب نظریه مفاهیم، نظریه حکم، و نظریه استنتاج تقسیم می‌شود. کانت نیز، بر طریق قیاس با منطق صوری، منطق استعلایی خویش را به همین نحو تقسیم بندی می‌کند. لذا قسمت‌های «تحلیل مفاهیم» و «تحلیل اصول» در بخش «تحلیل استعلایی»، به ترتیب نظریه مفاهیم و نظریه حکم منطق وی را تشکیل می‌دهند و قسمت «جدل (دبالکتیک) استعلایی» نظریه استنتاج در منطق استعلایی او می‌باشند.

به اعتقاد هایدگر، کانت در قسمت ایجابی «منطق استعلایی»، یعنی در بخش «تحلیل استعلایی»، به دو بحث اساسی می‌پردازد: یکی بحث از تفکر محض (مفاهیم محض) به منزله دومین عنصر اساسی معرفت محض (در قسمت تحلیل مفاهیم)، و دیگری بحث از وحدت بنیادین و ذاتی دو منبع بنیادین در معرفت محض (در قسمت تحلیل اصول) (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۱۵). اما هایدگر در مورد یک چنین تقسیم بندی از «تحلیل استعلایی»، به تبعیت از منطق صوری، به دو قسمت «تحلیل مفاهیم» و «تحلیل اصول» به کانت انتقاد می‌کند. به اعتقاد هایدگر ما به هیچ وجه نمی‌توانیم مفهوم و حکم را از یکدیگر تفکیک کنیم، چراکه هر حکمی متشکل از مفاهیم است و هر مفهومی به منزله یک موضوع یا محصول در پاره‌ای از احکام است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۶۳). به همین دلیل است که «کانت تحت عنوان "تحلیل مفاهیم" با احکام محض فاهمه سروکار دارد و برعکس، موضوع اصلی در قسمت "تحلیل اصول" مفاهیم محض فاهمه است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۴۳). این انتقاد هایدگر به کانت به نتایج بسیار مهمی در تحلیل ذهنیت ذهن، و اساساً تحلیل ساختار وجودشناختی آدمی، منتهی می‌شود، که بحث مبسوط از آن مجال دیگری را می‌طلبد.

۴- تحلیل مفاهیم

از نظر کانت معرفت بشری ذاتاً محدود است و یکی از نشانه‌های محدودیت معرفت بشری نیاز این معرفت به فاهمه و تفکر است. اگر چه معرفت بشری اولاً و بالذات شهود است لیکن شهود محدود بما هو شهود، و مادام که شهود در مرحله شهود است، هنوز شناخت و معرفت نبوده، این برعهده تفکر است که شهود محدود را، که امری مبهم و نامتعیین است، تعیین بخشد. برای آنکه موجود، نه صرفاً در تماس بی‌واسطه‌اش با شهود محدودی خاص، یعنی در تماس با یک فرد، بلکه در همه زمان‌ها و برای سایر شهودهای محدود، یعنی برای سایر آدمیان، نیز قابل دسترس باشد، ما نیاز به مفهوم داریم. پس معرفت محدود بشری معرفتی است که نیازمند مفهوم است. کانت آشکارا بیان می‌دارد که «تفکر عبارت است از معرفت به واسطه مفاهیم» (کانت، ۱۹۶۱: ب ۱۳۴، یادداشت)، اما مفهوم چیست؟

مفهوم همان خصوصیات کلی و مشترک شیء است، یعنی آن دسته از خصوصیات که شیء در آنها با سایر اشیاء مشترک است. متعلق یک شهود، که همیشه امری جزئی است، به منزله یک شیء معین و مشخص، فرضاً این درخت یا آن میز، به واسطه مفاهیم، یعنی در پاره‌ای تصورات کلی، تعیین می‌یابد. توضیح بیشتر آنکه، هنگامی که کسی چیزی، فرضاً یک درخت سیب، را بازنمایی می‌کند، شیء جزئی شهود شده با رجوع به آن چیزی که قابل صدق بر کثیرین است، مثل مفهوم یا تصور کلی درخت، به‌عنوان این یا آن شیء خاص، فرضاً به‌عنوان این درخت سیب یا آن درخت کاج، تعیین می‌یابد. پس اگر مفاهیم کلی نباشند، ما نسبت به امور جزئی، شهودی مبهم و نامعین داریم و هنوز نمی‌توانیم بگوییم که نسبت به آنها شناخت و معرفتی حاصل کرده‌ایم. کلی بودن، یعنی همان صدق بر کثیرین، ویژگی اساسی یک مفهوم است تا آنجا که، آن‌چنانکه کانت به درستی یادآوری می‌کند، مفهوم همان کلی بودن است و «تعبیر مفهوم کلی یا مفهوم مشترک صرف یک این همان‌گویی است» (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۶). اما هایدگر معتقد است «اگر چه ویژگی صدق بر کثیرین، یک تصور را تا آنجا که یک مفهوم است، توصیف می‌کند، لیکن این ویژگی ماهیت اولی و بالذات مفهوم را بیان نمی‌کند. ویژگی "صدق بر کثیرین" یک وصف مأخوذ و اشتقاقی است و خودش مبتنی بر این حقیقت است که در هر مفهوم عنصری بازنمایی می‌شود که در آن [یعنی در این عنصر بازنمایی شده] چندین امر جزئی با یکدیگر اشتراک و توافق دارند» (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۵). به تعبیر دیگر، از نظر هایدگر معرفت اولاً و بالذات شهود است و این شهود است که اساس معرفت است. این اصل اساسی در تفکر هایدگر، که مطابق با تفسیر وی اصلی کانتی نیز هست، در بحث از ماهیت مفهوم دوباره تکرار می‌شود، به این معنا که خصوصیتی که در یک مفهوم قابل صدق بر کثیرین است، حاصل عمل خود فاهمه نیست بلکه در خود امور جزئی مورد شهود واقع شده وصفی وجود

دارد که در همه آنها مشترک است. در معرفت محدود نه شهود و نه تفکر هیچ یک خلّاق نبوده و نمی‌توانند متعلّق خود را بیافرینند. به همین دلیل، هایدگر برای نشان دادن نقش اصلی و اساسی شهود در معرفت، بر این امر تأکید می‌ورزد که شهود خود دربردارنده اوصاف مشترک و کلی شیء است، که بر اساس آنها مفهوم شکل می‌گیرد. لیکن این اوصاف در شهود به نحو موضوعی^۱ بازنمایی نمی‌شوند، و این فاهمه است که اوصاف مشترک و کلی شیء را که پیشاپیش در شهود حاضر است به نحو موضوعی بازنمایی می‌کند. این عمل همان چیزی است که از آن به مفهوم‌سازی تعبیر می‌شود. صورت مفهوم حاصل عمل وحدت‌بخشی فاهمه است، که عملی خودجوش و خودانگیخته و در مقایسه با پذیرندگی شهود، عملی خلّاق است. لیکن محتوا و مضمون این صورت‌ها یا قالب‌های وحدت‌بخش مفاهیم حاصل شهود است. نکته اساسی در تحلیل هایدگر از ماهیت مفهوم تأکید بر این است که این شهود است که شکل‌گیری وصف کلی، یعنی همان مفهوم، را جهت می‌بخشد. به تعبیر دیگر، مفهوم یا همان بازنمایی کلی، که بازنمایی با واسطه از شیء است، در خدمت شهودی است که به نحو بی‌واسطه در تماس با شیء است و همین شهود است که جهت‌بخشنده به مفهوم است؛ چرا که یک مفهوم در واقع بازنمایی یک بازنمایی است، یعنی بازنمایی همان چیزی که بدو شهود آن را بازنمایی کرده است. پس تفکر یا مفهوم ضرورتاً مبتنی بر شهود، یعنی مبتنی بر همان امر جزئی حاصل از شهود است (هایدگر، ۱۹۶۲: ۳۳-۳۲/۱۹۹۷: ۱۱۷-۱۱۶ و ۱۵۲-۱۵۱).

اما، مطابق با تفسیر هایدگر، مسئله اصلی در نقد عقل محض، نه معرفت به طور کلی بلکه، معرفت محضی است که شالوده و بنیان هرگونه معرفتی از موجودات است، یعنی همان معرفت وجودشناختی یا، به تعبیر کانت، معرفت تألیفی ماتقدم، یعنی معرفتی که مقدم بر هرگونه تجربه‌ای بوده، امکان مواجهه ما با موجودات را فراهم می‌سازد. مسئله اصلی کانت، بررسی امکان یک چنین معرفت وجودشناختی و تلاش برای میناسازی آن است.

تحلیل ماهیت مفهوم به طور کلی زمینه را برای پاسخ‌گویی به پرسش از ماهیت مفاهیم محض فاهمه (مقولات)، یا همان مفاهیم وجودشناختی به تعبیر هایدگر، فراهم می‌سازد. حال سؤال این است که چه چیز محتوا و مضمون عنصر تفکر محض، یعنی محتوای مفاهیم محض فاهمه یا همان مفاهیم وجودشناختی، در معرفت محض (معرفت وجودشناختی) را تشکیل می‌دهد. بنابراین مسئله کانت در «تحلیل استعلایی» و «تحلیل مفاهیم» عبارت از بررسی بنیاد مفاهیم محض فاهمه (مقولات) یا همان مفاهیم وجودشناختی است، اما نه بررسی بنیاد صوری این مفاهیم که مبتنی بر عمل وحدت‌بخشی خود فاهمه است، بلکه پژوهشی در محتوا و مضمون واقعی این دسته از مفاهیم. «محتوا و مضمون یک مفهوم آن چیزی است که بر اساس آن، مفهوم ارتباطی معین و مشخص با مضمون واقعی متعلقات (ابژه‌ها) [ی خودش] دارد. محتوا و مضمون یک مفهوم

همان واقعیت مفهوم است... بر اساس این واقعیت، مفهوم یک ارتباط ممکن با متعلق، یعنی با برابر-ایستا (اژه)، دارد و بر اساس این ارتباط، مفاهیم ممکن است واجد واقعیت عینی^۱ (ایژکتیو) بوده و به منزله یک تعین واقعی به یک متعلق (اژه)، مربوط شوند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۶۴). حال در ارتباط با معرفت محض یا معرفت وجودشناختی این سؤال وجود دارد: آیا مفاهیمی وجود دارند که بر حسب مضمون و محتوایشان به نحو ماتقدم به وجود آیند و به منزله تعینات و اوصاف اشیاء به نحو ماتقدم به اشیاء، مربوط شوند؟

مطابق با تفسیر هایدگر، «به نحو ماتقدم به متعلقات مربوط بودن به معنای استعلایی بودن یا وجودشناختی بودن است» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۶۵). پس بدین ترتیب، مسئله اصلی کانت در قسمت «تحلیل استعلایی» و به طور مشخص در «تحلیل مفاهیم» در بخش «منطق استعلایی» این است که آیا اساساً مفاهیمی وجود دارند که دارای محتوا و مضمونی استعلایی یا وجودشناختی باشند. به طور خلاصه آنکه آیا مفاهیم وجودشناختی وجود دارند، و اگر آری، چه چیز مضمون و محتوای واقعی آنها را تشکیل می دهد؟ (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۶۵) این مفاهیم وجودشناختی، از آن جهت که حاصل تجربه و شهودهای تجربی نیستند، چگونه می توانند از واقعیتی عینی برخوردار باشند؟ بنابراین ما در اینجا در جست و جوی مفاهیمی هستیم که یکسره از خود فاهمه نشأت گرفته و در عین حال دارای واقعیت عینی نیز می باشند. کانت این دسته از مفاهیم را مفاهیم محض فاهمه یا مقولات می نامد.

۵- نحوه کشف مفاهیم محض فاهمه

بیشتر گفتیم اگر قرار است معرفت محض، یا همان معرفت وجودشناختی، امکان پذیر باشد، این معرفت باید از دو عنصر اساسی شهود محض و تفکر (مفاهیم) محض تشکیل شده باشد. حال اگر قرار است ساختار اساسی و کامل معرفت محض بدست آید، مفاهیم محض فاهمه باید تبیین و آشکار گردد. مفاهیم محض فاهمه چگونه مفاهیمی هستند؟ قبل از آنکه ما از نحوه کشف مفاهیم محض فاهمه توسط کانت سخن بگوییم لازم است که برای خود روشن سازیم که تعبیر «مفهوم محض» دقیقاً به چه معنا است، این دسته از مفاهیم محض چگونه مفاهیمی هستند و با سایر مفاهیم چه تفاوت هایی دارند.

گفته شد که هر مفهومی کلی است و کلی بودن و صدق بر کثیرین از ویژگی های اساسی هر مفهومی است. اما به اعتقاد کانت، مطابق با تفسیر هایدگر، این کلیت یا صدق بر کثیرین ماهیت اولی و بالذات مفهوم را بیان نمی کند، چرا که ویژگی کلی بودن و صدق بر کثیرین یک وصف مأخوذ و اشتقاقی است، به این معنا که مفهوم دارای وصف اساسی تر و بنیانی تری است که ویژگی کلی بودن و حمل بر کثیرین از آن مشتق و اخذ می شود. این وصف اساسی و بنیانی مفهوم عبارت است از اینکه هر مفهومی

در ارتباط با شهود و داده‌های شهودی بوده و محتوا و مضمون خود را از شهود و از آنچه که در شهود نمایانده می‌شود اخذ می‌کند. به همین دلیل با هر مفهوم، به واسطه شهود، عنصری بازنمایی می‌شود که در این عنصر، چندین امر جزئی با یکدیگر اشتراک و وحدت دارند. اگر این عنصر بازنموده شده به واسطه شهود نباشد، مفهوم نمی‌تواند وصف کلیت و قابلیت حمل بر کثیرین خود را اخذ نماید. لذا فاهمه در عمل مفهوم می‌باید وحدت و یگانگی یک امر واحد را، یعنی امر واحدی که چندین امر جزئی آن را به طور مشترک دارا می‌باشند، به منزله یک معیار در پیش چشم و مدنظر خویش داشته باشد تا قادر به ساختن مفهومی باشد که به واسطه آن به کثرات تعیین بخشد. فرضاً چرا فاهمه ما مفهوم درخت را بر کثرات درخت سیب، درخت کاج، و درخت صنوبر صادق و قابل اطلاق می‌داند اما این مفهوم را بر بوته میخک صادق و قابل اطلاق نمی‌داند؟ زیرا همه درخت‌ها در امر واحدی، مانند داشتن تنه، شاخه‌های سبتر، و غیره، وحدت و اشتراک دارند و همین امر واحد ابتدا باید به واسطه شهود بازنموده شود تا فاهمه ما بتواند به واسطه عمل مفهوم‌سازی مفهوم درخت را شکل دهد. کانت این عمل بنیادین در فعل مفهوم‌سازی را، یعنی این در پیش چشم و مدنظر داشتن همان امر واحدی که امور کثیری آن را به طور مشترک دارا بوده و شهود آن را بازنمایی می‌نماید، تأمل^۱ می‌نامد (کانت، الف ۲۶۰ / ب ۳۱۶). به همین دلیل مفاهیم را می‌توان «بازنمایی‌های تأملی»^۲ نامید، (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۶) یعنی مفاهیمی که حاصل تأمل هستند. این دسته از مفاهیم یا بازنمایی‌های تأملی محتوا و مضمون خویش را از شهود تجربی می‌گیرند. لذا بنیاد محتوای یک چنین مفاهیم تجربی یک مسئله یا معضله نیست.

اما در ارتباط با مفاهیم محض، آنچه که ما در جست و جوی آنیم مفاهیم غیرتأملی است که محتوایشان به هیچ وجه از تجربه و از پدیدارها اخذ نشده است. بنا بر این محتوای این مفاهیم باید به نحو ماتقدم قابل حصول باشد. کانت آن دسته از مفاهیمی را که محتوایشان حاصل تجربه و تأمل بر داده‌های شهود تجربی نبوده بلکه به نحو ماتقدم حاصل می‌شود، مفاهیم محض فاهمه یا مقولات می‌نامد. گفته شد که کارکرد منطقی فاهمه عمل وحدت‌بخشی است، در مقایسه با کارکرد استعلایی فاهمه که همان در ارتباط بودن با متعلق است. حال مطابق با نظر کانت، اگر ما خود فاهمه محض، یعنی خود فاهمه صرف نظر از هرگونه ارتباطی با شهود و داده‌های شهود و متعلقات تجربی، را در نظر بگیریم و صرف کارکرد منطقی فاهمه را مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه در خواهیم یافت که در کارکرد منطقی فاهمه، یعنی در عمل وحدت‌بخشی، انجا گوناگونی از وحدت‌بخشی وجود دارد. از نظر کانت این انحاء گوناگون وحدت‌بخشی فاهمه می‌تواند ما را به فهم مفاهیم محض فاهمه نزدیک سازد. به بیان دیگر، مفاهیم محض انحاء گوناگون عمل وحدت‌بخشی فاهمه است (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۶۹).

هایدگر با رجوع به پاره‌ای از تأملات و نوشته‌های کانت، غیر از نقد عقل محض، به‌طور مشخص رساله تأملات^۱ می‌کوشد تا معنای مفاهیم محض فاهمه را بیشتر روشن سازد. در این نوشته‌ها کانت برای توضیح مفاهیم محض فاهمه از اصطلاح «مفاهیم تأمل»^۲ استفاده می‌کند (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۰). این اصطلاح در نقد عقل محض دیده نمی‌شود. گفته شد که از نظر کانت همه مفاهیم بازنمایی‌های تأملی هستند. این بدین معنا است که همه مفاهیم حاصل تأمل بر داده‌های شهود هستند. اما به اعتقاد کانت مفاهیم دیگری نیز وجود دارند که محتوا و مضمون‌شان چیزی نیست جز «این تأمل یا آن تأمل». کانت این دسته از مفاهیم را «مفاهیم تأمل» می‌نامد، یعنی مفاهیمی که مضمون‌شان صرفاً وحدتی است که به نحوه ممکن از تأمل مربوط می‌شوند. به تعبیر ساده‌تر، اکثر مفاهیم، مفاهیمی تأملی، یعنی تصورات حاصل از تأمل بر داده‌های تجربی هستند اما پاره‌ای مفاهیم وجود دارند که آنها، نه مفاهیم تأملی بلکه، مفاهیم تأمل، یا بهتر است بگوییم مفاهیم تأمل‌کننده یا مفاهیم تأمل‌گر^۳ هستند، یعنی مفاهیمی که اساساً خود تأمل، یعنی عمل وحدت‌بخشی، را ممکن می‌سازند. حال مطابق با تفسیر هایدگر، از نظر کانت مفاهیم محض فاهمه همان مفاهیم تأمل‌گر یا مفاهیم تأمل‌کننده هستند که هرگونه وحدت‌بخشی، یعنی هرگونه عمل مفهوم‌سازی و صدور حکم را ممکن می‌سازند، مفاهیمی که محتوا و مضمون‌شان راه، نه از تجربه بلکه، به نحو ماتقدم از خود فعالیت فاهمه محض و از انحاء ممکن وحدت‌بخشی فاهمه محض اخذ می‌نمایند (هایدگر، ۱۹۶۱: ۵۸-۵۵/۵۵: ۱۹۹۷/۱۷۱-۱۶۸).

در واقع می‌توان گفت کانت در پرتو بحث از مفاهیم محض فاهمه در صدد فهم لایه‌های عمیق‌تری از فاهمه و تفکر است. فراموش نکنیم که مفاهیم محض فاهمه یا همان تفکر محض دومین عنصر اصلی معرفت محض، یعنی معرفت وجودشناختی، را تشکیل می‌دهند. حال مسئله این است: ما چگونه می‌توانیم به کشف مفاهیم محض فاهمه نایل آئیم؟

۶- جدول منطقی احکام به منزله روش کشف مفاهیم محض فاهمه

گفته شد که کار فاهمه عمل وحدت‌بخشی است. این وحدت‌بخشی گاه در عمل مفهوم‌سازی، یعنی در عمل وحدت‌بخشیدن به کثرات جزئی تحت یک تصور کلی، خود را می‌نمایاند، و گاه در عمل صدور حکم، یعنی در وحدت‌بخشیدن میان مفاهیم موضوع و محمول در یک حکم. از طرف دیگر گفته شد که مفاهیم محض فاهمه انجا گوناگون وحدت‌بخشی فاهمه هستند، که اساساً هرگونه مفهوم‌سازی و صدور حکم را ممکن می‌سازند. از آنجا که تعداد بی‌شماری مفاهیم وجود دارند که بررسی همه آنها امکان‌پذیر نیست، لذا ما برای کشف مفاهیم محض فاهمه، یعنی کشف انجا وحدت‌بخشی، ناگزیریم که

به بررسی صور گوناگون حکم و انحاء وحدت بخشی در احکام بپردازیم و این همان مسیری است که کانت پیش گرفت: «بنابراین، کارکردهای فاهمه می‌توانند کاملاً کشف گردند، اگر ما بیان جامعی از کارکردهای وحدت در حکم را ارائه دهیم» (کانت، ۱۹۶۱: الف ۶۹/ب ۹۴).

به اعتقاد هایدگر، «کانت صرفاً ما را با یک جدول ساخته و پرداخته شده از صورت‌های حکم روبرو می‌کند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۵). جدول احکام کانت بر اساس چهار وجه نظر به احکام، یعنی بر اساس وجه نظرهای کمیت، کیفیت، نسبت، و جهت به چهار گروه تقسیم می‌شود. هر یک از این گروه‌ها مجدداً به سه قسم تقسیم می‌شود. آن چنانکه جدول شامل دوازده صورت متفاوت از احکام می‌گردد که دوازده نحوه وحدت بخشی، و لذا دوازده مقوله یا دوازده مفهوم محض فاهمه، را نشان می‌دهد. هایدگر جدول احکام کانت را مورد انتقاداتی بسیار جدی قرار می‌دهد. به اعتقاد وی، «کانت هیچ چیزی درباره این امر بیان نمی‌کند که چرا انحاء ممکن کارکرد [وحدت بخشی در] حکم بما هو حکم باید از چهار وجه نظر [کمیت، کیفیت، نسبت، و جهت]، و چرا دقیقاً باید از همین چهار وجه نظر عرضه گردند. بدین ترتیب وی نسبت به این امر که چگونه این چهار اصل تقسیم بندی تمامی صور حکم، یعنی کمیت، کیفیت، نسبت، و جهت، به نحو هم بنیادی با ماهیت حکم بما هو حکم در هم تنیده شده‌اند و درباره اینکه چگونه این چهار اصل با یکدیگر مرتبط هستند، ما را کاملاً در تاریکی رها می‌کند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۶/۱۹۶۲: ۵۹). کانت صرفاً می‌گوید: «اگر ما همه مضمون یک حکم را انتزاع و جدا کنیم و فقط صورت صرف فاهمه را لحاظ کنیم، در آن صورت می‌یابیم که کارکرد تفکر در حکم می‌تواند تحت چهار عنوان، که هر یک حاوی سه وجه هستند، قرارگیرد. این عناوین به سهولت می‌توانند در جدول زیر عرضه شوند» (کانت، ۱۹۶۱: الف ۷۰/ب ۹۵)؛ بعد از این عبارت کانت جدول صور احکام می‌آید. اما به اعتقاد هایدگر، «اصلاً معلوم نیست که اگر ما صرف صورت حکم بما هو حکم را لحاظ کنیم، آنگاه ما به چیزی شبیه این جدول دست یابیم» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۶/۱۹۶۲: ۵۸).

اما انتقاد مهم و اساسی تر هایدگر به جدول احکام کانت، این است که این جدول به هیچ وجه منشأ و بنیاد مفاهیم محض فاهمه یا مقولات را آشکار نمی‌کند، بلکه این جدول صرفاً روشی برای کشف مفاهیم محض فاهمه است بی آن که ماهیت، منشأ، و بنیاد مفاهیم محض را تبیین کند. هر چند که به اعتقاد هایدگر، جدول احکام کانت حتی در انجام این وظیفه خود به منزله یک روش، یعنی کشف مفاهیم محض فاهمه، نیز معلوم نیست که کاملاً موفق بوده باشد (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۹).

به اعتقاد هایدگر مقولات یا مفاهیم محض فاهمه همان محمول‌های وجودشناختی هستند، یعنی حکایت‌گر چیزی درباره وجود موجود هستند (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۹). لذا بنیاد این مفاهیم را نمی‌توان با

صرف رجوع به حکم و در خود حکم و در جدول منطقی احکام جست و جو کرد. اما کانت با مبتنی ساختن مفاهیم محض فاهمه بر جدول منطقی احکام، آنها را که به اعتقاد هایدگر محمول‌های وجودشناختی و تعیناتی ماتقدم درباره وجود موجودات هستند، تا سرحد کارکردهای منطقی فاهمه تقلیل می‌دهد.

به بیان دیگر، پرسش هایدگر از کانت این است: جدول احکام وی دارای چه وصفی هستند، وصفی وجودشناختی یا وصفی منطقی و معرفت شناختی؟ به تعبیر دیگر، آیا مفاهیم محض فاهمه تعیناتی از وجود اشیاء هستند یا صرفاً کارکردهای منطقی فاهمه می‌باشند؟ مطابق با تفسیر هایدگر، خود کانت در تعیین ماهیت جدول احکام خویش مردد و در نوسان است. به همین دلیل کانت این جدول را گاهی «جدول منطقی احکام» (کانت، ۱۹۵۹: ۲۱) و گاه «جدول استعلایی» (کانت، ۱۹۶۱، الف ۷۳/ ب ۹۸) می‌نامد. مطابق با تفسیر هایدگر، صفت استعلایی به معنای مرتبط بودن با متعلق و لذا به معنای وجودشناختی بودن است (هایدگر، ۱۹۶۲: ۵۹/ ۱۹۹۷: ۱۷۶). بنابراین، مطابق با این تفسیر، «جدول استعلایی» به معنای جدول وجودشناختی است.

البته هایدگر با نقل عباراتی از سلسله درس‌های کانت درباره منطق، اشاره می‌کند که کانت خواهان است تا ما چهار وجه نظر به احکام، یعنی کمیت، کیفیت، نسبت، و جهت را به منزله اوصاف صورت حکم بفهمیم، اما، به اعتقاد هایدگر، در این صورت معلوم نیست که چرا کانت جدول احکام خویش را جدول استعلایی می‌نامد. هایدگر معتقد است که کانت به دلیل تبعیت از منطق سنتی این چهار وجه نظر را به منزله خصوصیات صوری حکم لحاظ می‌کند (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۷)، اما این خود مسئله‌ای کاملاً مورد مناقشه است که اساساً بتوان به منطقی کاملاً صوری و به خصوصیات کاملاً صوری حکم دست یافت. به اعتقاد هایدگر منطق، علی‌رغم ادعای صوری بودنش، همواره مبتنی بر مبانی و پیش‌فرض‌های وجودشناختی بوده است.

پس اگر جدول احکام کانت بنیاد مفاهیم محض فاهمه، یا مفاهیم وجودشناختی، را تبیین نمی‌کند و اگر این جدول سرنخی برای کشف بنیاد این دسته از مفاهیم بدست نمی‌دهد، مفاهیم محض فاهمه را چگونه باید تبیین کرد و چگونه باید به این مفاهیم محض دست یافت؟

به اعتقاد هایدگر، کانت نمی‌تواند مقولات یا مفاهیم محض فاهمه را از جدول احکام خویش اخذ و استخراج نماید. مطابق با تفسیر هایدگر، مشکل اساسی کانت در پژوهش خویش درباره مفاهیم محض فاهمه این است که وی عناصر معرفت محض، یعنی شهود محض و فاهمه محض، را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهد (هایدگر، ۱۹۶۲: ۶۰-۵۹). به نظر هایدگر «خصوصیت وابستگی فاهمه به شهود، وصفی عارضی و جانی نبوده بلکه برای فاهمه امری ذاتی، بنیادین، و ماهوی است» (هایدگر، ۱۹۶۲: ۶۰). به همین دلیل «مادام که ما فاهمه محض را با توجه به ماهیتش، یعنی در ارتباط بنیادینش با شهود محض، در نظر نگیریم محال است که بتوانیم منشأ و بنیاد مفاهیم محض را، به منزله مفاهیم وجودشناختی، روشن سازیم» (همان).

به اعتقاد هایدگر، «کانت صرفاً جدول مفاهیم محض فاهمه را در کنار جدول احکام قرار می‌دهد. در صورتی که میان آن دو هنوز چیز دیگری باید وجود داشته باشد، چیزی که از اهمیتی اساسی و تعیین‌کننده برخوردار است و جدول احکام، و به همان نحو جدول مقولات، باید بر اساس آن فهم شوند» (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۸ - ۱۷۹). به نظر هایدگر، تبیین بنیادهای مفاهیم محض، به منزله مفاهیم یا محمول‌های وجودشناختی، و فهم امر واسطه‌ای که در میان جدول احکام و جدول مقولات قرار می‌گیرد، درگرو فهم و تبیین وحدت ذاتی و ماهوی فاهمه محض و شهود محض است. به تعبیر دیگر، گفته شده که کارکرد اساسی فاهمه عمل وحدت‌بخشی است و مفاهیم محض فاهمه به منزله انحاء وحدت‌بخشی توصیف شدند. اما به اعتقاد هایدگر، مادام که معنا و مفهوم این عمل وحدت‌بخشی روشن نشود، ما نمی‌توانیم از ماهیت و بنیاد مفاهیم محض فاهمه سخن بگوییم (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۷۹).

نتیجه‌گیری

به اعتقاد ما، خلاصه و معنای بحث و بررسی و انتقادات هایدگر به جدول احکام کانت و نحوه کشف مفاهیم محض فاهمه توسط کانت چیزی جز این نیست که فهم مفاهیم محض فاهمه به منزله صرف کارکردهای منطقی فاهمه، و تکیه بر جدول منطقی احکام برای کشف این دسته از مفاهیم، حاصل فهم و تلقی آدمی به منزله ذهن و فاعل شناساست که از توجه به جنبه بنیانی‌تر حقیقت وجودی انسان، یعنی عدم توجه به وصف استعلاء در نحوه هستی آدمی، غفلت می‌ورزد. هایدگر از وصف استعلاء، به وحدت ذاتی شهود محض و فاهمه محض، و یا وحدت حقیقی محض، تعبیر می‌کند. بنابراین، مطابق با تفسیر ما، از نظر هایدگر مادام که وصف استعلاء در نحوه هستی آدمی، یعنی همان وحدت ماهوی و ذاتی شهود محض و تفکر (مفاهیم) محض، کاملاً فهم نگردد، بنیاد و ماهیت مفاهیم محض فاهمه یا همان مفاهیم وجودشناختی، فهم نخواهد گشت.

منابع

1. Heidegger, Martin, *Being and Time*, Translated from German to English by John Macuarrie & Edward Robinson, Oxford, USA, 1978.
2. Heidegger, Martin, *Kant and the Problem of Metaphysics*, Translated from German to English by J. S. Churchill, Bloomington: Indiana University Press, 1962.
3. Heidegger, Martin, *Phenomenological Interpretation of Kant's Critique of Pure Reason*, Translated from German to English by Parvis Emad and Kenneth Maly, Bloomington: Bloomington: Indiana Unive Indiana Unive rsity Press, 1997,
4. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, (The First and Second Edition) Translated from German to English by Norman Kemp Smith, ST martin Press (INC) New York, 1961.
5. Kant, Immanuel, *Prolegomena to Any Future Metaphysics*, Translated from German to English by Peter G. Lucas, Manchester University Press, Second Imperssion, 1959.